

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در اصل اولی در دو روایتی است که یکی از اینها دارای رجحان و مزیت است. تا اینجا فرمایش مرحوم اصفهانی و برخی از مناقشاتی که به ذهن می‌رسید را بیان کردیم. مرحوم اصفهانی طبق قول به طریقت فرمودند ذو المزیة معلوم المعذر است؛ اما آنچه مزیت ندارد مشکوک المعذر است و ما باید معلوم المعذر را اخذ کنیم. البته در کلام مرحوم اصفهانی از دوران امر بین تعیین و تخییر بحثی به میان نیامده است و شاید هم ایشان نمی‌خواهد از این راه وارد شود. ایشان در ادامه فرمود عقل می‌گوید معذر، معذر واصل به فقیه است و الآن که ذو المزیة معذر معلوم است به آن اخذ می‌کنیم.

دیدگاه مرحوم صاحب منتقى الاصول

صاحب منتقى ابتدا می‌گوید باید معیناً ذو المزیة را اخذ کنیم چون مسئله از مصادیق دوران امر بین تعیین و تخییر است و ذوالمزیة طبق هر دو مبنا حجیت دارد یعنی ایشان هم اساس کلام مرحوم اصفهانی را قبول دارند ولی مسئله را به باب دوران بین تعیین و تخییر می‌برند.

در ادامه اشکالی را مطرح می‌کنند به این بیان که در بحث دوران بین تعیین و تخییر برخی قائل به تخییر هستند اما در اینجا می‌گویند باید ذو المزیة اخذ شود پس معلوم می‌شود بین این دو مسئله فرق وجود دارد چون اگر ما نحن فیه از صغریات آن بحث باشد هر چه در آنجا اخذ شد اینجا هم باید همان اخذ شود.

فارق بین ما نحن فیه و آنجا این است که در مسئله دوران بین تعیین و تخییر شک در این است که آیا این حکم معیناً برای مکلف لازم است یا بین این حکم و حکم دیگر مکلف مخیر است پس محور مسئله‌ی حکم شرعی است؛ مثلاً می‌دانیم خدای تبارک و تعالی چیزی را واجب کرده است اما نمی‌دانیم اینکه واجب کرده معیناً این عمل است یا ما بین این عمل و عمل دیگر مخیریم؟ اما در خبرین متعارضین محور حکم نیست بلکه محور مسئله حجیت است یعنی امر دائر است بین این‌که روایت دارای ترجیح معیناً حجت باشد یا ما در حجیت مخیر بین این روایت و روایت دیگر باشیم.

به بیان دیگر در دوران بین تخییر و تعیین یا حکم چون تخییری‌ها می‌گویند حکم به قدر جامع بین این‌ها تعلق پیدا کرده است و نسبت به زائد آن برائت جاری می‌کنیم؛ اما در ما نحن فیه باید یکی مقطوع الحجية باشد چون مقتضای تعیین چنین است، در حالی‌که تخییر سر از شک در حجیت در می‌آورد و واضح است که شک در حجیت مساوق با علم به عدم حجیت است. ظاهر کلام‌شان این است که می‌خواهند ما نحن فیه را از دوران بین تعیین و تخییر خارج کنند و بگویند آنچه مزیت دارد مقطوع

الحجة است و آنچه مزیت ندارد مشکوک الحجة است و ما باید مقطوع الحجة را اخذ کنیم.^[1]

بررسی دیدگاه مرحوم صاحب منتقى

حقّ این است که باید مسئله از بحث دوران بین تخییر و تعیین خارج شود کما این که مرحوم اصفهانی هم نمی گویند شک در حجّیت مساوق با قطع به عدم حجّیت است بلکه محور اصلی در کلامشان این است که عقل در باب معذّر و منجز می گوید دلیلی معذّر یا منجز است که وصل إلى المكلف یا علم به المكلف.

به عبارت دیگر عقل نمی گوید در واقع معذری داریم و لو لم یعلم به المكلف بلکه می گوید مکلف باید به معذر علم داشته باشد و در ما نحن فیه این علم نسبت به راجح وجود دارد نه این که بگوئیم شک در مرجوح مساوقّ للقطع بعدم الحجية است. خلاصه این که نه بحث دوران بین تعیین و تخییر و نه بحث شک در حجّیت مساوق با قطع به عدم حجّیت بودن در این جا مطرح نیست. البته فرق بین ما نحن فیه که حجّیت است و دوران بین تعیین و تخییر که محور حکم شرعی است را قبول داریم.

ادامه بیان دیدگاه مرحوم صاحب منتقى

گفتیم ایشان ابتدا گفتند مسئله از باب دوران بین تعیین و تخییر است و ظاهر کلام ایشان این است که خودشان دارند فارق را ذکر می کنند؛ ولی احتمال دارد که تمام این ها کلام مستشکل باشد.

ایشان در انتهای می گوید این تقریب – در ما نحن فیه قطع به حجّیت ذو المزية داریم و نسبت به خبری که مزیت ندارد شک داریم و شک مساوق با علم به عدم است – روی دو مبنا از مبانی موجود در باب حجّیت تخییری تمام است اما روی یک مبنا که خود ما اختیار کردیم تمام نیست:

الف – قائل شویم حجّیت تخییری فعلیه است؛ مثلاً بگوئیم ائمه (علیهم السلام) در روایات تخییر، تخییر را روی عنوان انتزاعی احدهما بردند یعنی مخیرّی به یکی از این دو خبر اخذ و عمل کنی.

ب – قائل شویم حجّیت تخییری یعنی هر کدام حجة مشروط به ترک دیگری است. ایشان می گوید در مباحث گذشته روشن کردیم که این دو مبنا درست و معقول نیست.

ج – قائل شویم به حجّیت تخییری یعنی هر کدام را اخذ کردی همان حجت است؛ یعنی قبل الاخذ بأحدهما هیچ کدام – چه مزیت دار چه بدون مزیت – حجت نیست در نتیجه قبل الاخذ بأحدهما دوران بین مقطوع الحجية و مشکوک الحجية نیست.

بله طبق مبنای اول و دوم قبل از عمل حجّیتی در وجود دارد پس این حرف که یکی مقطوع الحجية و دیگری مشکوک الحجية باشد صحیح است؛ مثلاً روی مبنای اول می گوئیم ائمه در روایات تخییر فرمودند یکی از این دو حجت است که این عنوان بر هر دو روایت تطبیق می کند. روی مبنای دوم هم می گوئیم هر کدام فی نفسه حجت است به شرط این که دیگری را ترک کنی.

در آخر مطلبی را ذکر می کنند که گویا به اساس کلام اصفهانی برمی گردد به این بیان که عقل می گوید وقتی دو روایت تعارض کردند و علم اجمالی داری که یکی از این دو حاوی حکم شرعی است باید حجت را اخذ کنی و اگر روایت دارای مزیت را اخذ کرد علم پیدا می کند که حجت بر واقع پیدا کرده است «اما من جهة انه حجة في نفسه لو ثبت الترجيح ثبوتاً، أو من جهة الأخذ به لو ثبت التخییر» ولی اگر مرجوح را اخذ کند علم به تحصیل حجت ندارد.

خلاصه مطالبی که در مورد اصل اولی تا اینجا بیان کردیم از این قرار است: یک راه این است برای رسیدن به اصل اولی ما نحن فيه را در دوران بین تعیین و تخییر ببریم.

راه دیگر این است که بگوئیم ما نحن فيه از باب دوران بین مقطوع الحجة و مشکوک الحجة است.

راه دیگر این است که بگوئیم ما نحن فيه از قبیل دوران بین معلوم الحجة و غیر معلوم الحجة است. برای این راه یک بیان مرحوم اصفهانی داشتند که گفتند کاری به علم اجمالی و تحصیل الحجة علی الواقع نداریم. اما صاحب کتاب منتقی در تحقیق‌شان هر دو مطلب را مطرح می‌کنند و می‌گویند وقتی دو خبر با هم تعارض می‌کنند چون علم اجمالی داریم یکی از اینها حکم شرعی است، عقل می‌گوید پس باید حجت بر واقع را تحصیل کنی و حجت بر واقع روایتی است که رجحان و مزیت دارد.

امام (رضوان الله تعالی علیه) روی مبنای دوم بحث می‌کنند و می‌گویند آنچه مرجح دارد مقطوع الحجية و آنچه مرجح ندارد مشکوک الحجية است و شک در حجیت مساوق با علم به عدم حجیت است لذا ایشان اصل اولی را لزوم اخذ به ذی المزية می‌گیرند.

روی این چهار مبنا که عرض کردیم نتیجه این می‌شود که اصل اولی لزوم اخذ به ذی المزية است، یعنی ما اگر روایاتی هم نداشتیم، خود اصولی می‌آمد بحث می‌کرد که اگر دو تا روایت یکیش یک مرجحی دارد یا مرجح سندی یا مرجح مضمونی یا دلالی؟ اصل اولی می‌گویند لزوم اخذ به ذی المزية است.

حالا مبنا و تحقیق خودمان چیست؟

روی این دقت بفرمائید، هم کلام منتقی را ببینید، کلام امام را در الرسائل ببینید کلام اصفهانی را هم ببینید فردا تحقیق مطلب را عرض خواهم کرد.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] «و التحقيق: ان مقتضى القاعدة تعيين الأخذ بذی المزية و المرجح، لأنه معلوم الحجية على التقديرين دون الآخر، لدوران الأمر بين التعيين و التخییر. و كون المسألة في موردها محل خلاف، للمناقشة في كون الأصل هو التعيين بأن القدر المتيقن من التكليف، هو التكليف بالجامع، و غيره الزائد عليه مشکوك فيه، فأصالة البراءة تنفيه و هي معذرة، فيثبت التخییر دون التعيين...» منتقى الأصول، ج 7، ص: 398.